

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۵)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و ربما يَرْتَكِبُ مِنْهُمْ مُرْتَكِبٌ حَصُولِ سِلْسِلَةِ الْإِمْكَانَاتِ الْغَيْرِ الْمَتْنَاهِيَةِ بِأَنْ يَقُولَ: هِيَ غَيْرُ مُتَرْتِبَةٍ بَلْ مُتَكَافِئَةٌ لِكُلِّ حَادِثٍ إِمْكَانٌ يَخْصُّهُ لَكُنَّا نُبَيِّنُ أَنَّ اجْتِمَاعَ الْإِمْكَانَاتِ الْغَيْرِ الْمَتْنَاهِيَةِ مُسْتَحِيلٌ مِنْ وَجْهَيْنِ^۱.

اشکال تحقق امکانات غیرمتناهی و تسلسل بنا بر فرض زیادت امکان بر وجود

با اینکه مسئله دیگر روشن است ولی موشکافی ایشان در اینجا یک قدری بحث را طولانی می کند، ولی قضیه معلوم است.

دیروز عرض شد که اگر قرار باشد امکان وجود خارجی داشته باشد باید برای تحقق یک شیء - چون در سلسله صعودی حرکت جوهری قرار دارد؛ چه سیر نزولی یا سیر صعودی هر کدام از این دو - امکانات غیرمتناهیة بالفعل در خارج موجود باشد. اگر اینها بگویند: نه، لازم نیست الآن امکانات غیرمتناهیة باشد بلکه هر حادثی یک امکانی را می طلبد که در وقت خودش قبل از آن حادث، آن امکان زاییده می شود؛ قبل از آن وقتی که [حادث]

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۸۲.

بیاید. اول [امکان] می‌آید بعد آن شیء خودش هم وجود پیدا می‌کند. من باب مثال هر رئیس جمهوری یا هر وزیری بخواهد یک جا برود، قبلاً یک عده آنجا می‌روند و زمینه را برای استقبال از جناب وزیر یا حضرت رئیس‌جمهور یا هر کسی دیگر آماده می‌کنند. همین‌طوری که بلند نمی‌شود برود؛ اگر همین‌طوری برود مسئله خیلی فرق می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواسیسی داشتند که این جواسیس در شهرها بودند، یک دفعه یکی وسط بازار می‌رفت بدون اینکه قبلاً خبر بدهد و بازار را طاق و نصرت ببندند که مثلاً حضرت داروغه یا شخصی که از طرف او فرستاده شده یا مفتش و... می‌خواهد بیاید، گاو بکشند و گوسفند بکشند و آنچه که فعلاً متداول است از پول بیت‌المال! نه، یک دفعه [از طرف حضرت] به یک جا می‌رفت تا اینکه ببیند چه خبر است. این‌طور اگر باشد آن حاکم می‌داند که مملکتش و مردمش چه مسئله‌ای دارند. ولی اگر نه، از اول قرار باشد یک عده بروند و زمینه را آماده کنند و بعد هم در پلاکارت در همه شهر بزنند و بعد هم تلویزیون و رادیو مدام مردم را

تشویق و تبلیغ بکند و بعد هم که مردم می‌روند می‌گویند: بله، مردم [استقبال کردند!] و اگر کسی نرود، اصناف و... را در فشار بگذارند و بگویند: سهمیه‌ات را می‌بریم و چه کار می‌کنیم و... و عکس هم می‌گیرند که این‌طور است و بعد هم یک هفته نشان می‌دهند و...! خب این قسم، مشمول بحث ما است که هر شیئی که می‌خواهد وجود پیدا کند تقریباً از یک سال قبل، امکانش در خارج تحقق پیدا می‌کند، و بعد از یک سال هم خود آن ماهیت در خارج وجود پیدا می‌کند!!

می‌گویند: بعضی‌ها به همین شهر شما رفته بودند. اول آن شهر یک میدانی دارد که سال‌ها بود می‌خواستند میدان را به دو روز درست کنند. به دو روز آن میدان را درست کردند و گل کاشتند و چمن آوردند و کاشتند و شد مثل آنکه سال‌های سال در طرح برنامه ۲۵ ساله یا ۲۵۰ ساله آینده بوده است. بعد وقتی که آن آقا داشته صحبت می‌کرده یکی گفته است: «مقدم شما خیلی با خیر و برکت بوده است، ای کاش زودتر تشریف می‌آوردید!» کاری که ۲۵۰

سال قولش را داده بودید و سال‌ها مانده بود، به دو روز انجام بشود این مشخص است که بالأخره مملکت ما یک امکانات بالقوه‌ای دارد!! علی‌ای حال بحث فلسفی را نباید با بحث سیاسی قاطی کرد!! بحث‌های فلسفی را باید در جای خودش گذاشت و هیچ استفاده‌ای هم نباید از آن کرد!! مثل بحث‌های فقهی، بحث‌های اخلاقی، بحث‌های عرفانی، اینها همه را باید فقط بحثش را کرد اما هیچ حرفی از آن نباید زد!! لذا می‌خواستم خدمتتان این نکته را یادآوری کنم که از این بحث‌ها استفاده‌ای نکنید که برهان قاطع وجود دارد!! بله، نفهمیدیم که بالأخره چه شد اینهایی که پی‌گیری می‌کردند و چه کار می‌کردند!! علی‌ای حال می‌گویند: «**الْمَلِكُ عَقِيمٌ**».^۱ اگر شخصی بیاید در اینجا مسئله را این‌طور مطرح کند.

چون بحثی که دیروز بود و امروز هم خود مرحوم آخوند به دنبالش مسئله را یک‌قدری بازتر می‌کنند، در وجه اول از دو وجهی که امتناع این

۱. بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۲۹ و ج ۳۱، ص ۸۶.

مسئله را مطرح می‌کنند، این بود که اگر یک امری بخواهد تحقق پیدا کند اینها می‌گفتند که باید قبلاً امکانش تحقق پیدا کند، چون امکان سابق بر وجود است، و چون سلسله حوادثی که مترتب بر آینده است این سلسله حوادث غیرمتناهی است پس باید بالفعل امکان‌های غیرمتناهی‌ای وجود داشته باشند درحالتی که این مستحیل است.

اگر اینها بخواهند بگویند که نه، هر وقتی که یک حادثه‌ای می‌خواهد انجام بگیرد، امکانش هم در همان زمان پیدا می‌شود؛ مثلاً در بحث امکان استعدادی یا کیفیت استعدادی، - بعداً می‌گوییم - کیفیت استعدادی‌ای که در نطفه هست آن کیفیت استعدادی در علقه نیست و آن کیفیت استعدادی‌ای که در علقه هست آن کیفیت استعدادی در نطفه نیست. در هر مرتبه‌ای از مراتب کمالیه یک کیفیت استعدادیه مختص به خود آن مرتبه وجود دارد که نه قبل از آن وجود داشت و نه بعد از آن وجود دارد. بعد از آن دیگر فعلیت است. اگرچه بعدش باز دوباره یک استعداد برای یک مرتبه بالاتر هست.

اینها می گویند: در هر مرتبه‌ای یک امکانی مثل همان کیفیت استعدادیه که اختصاص به خود آن مرتبه هست وجود داشته باشد، بنابراین اینها مترتبه نیستند بلکه متکافئین هستند. یعنی در هر لحظه از لحظات، یک امکان هست و این مرتبه غیرمتناهییه را در اینجا که یکی مترتب بر دیگری است و موجب تسلسل و بطلان خواهد شد، این را برمی دارد.

جهات خلط در مسئله و ایجاد اشکال امکانات غیرمتناهییه

جوابی که مرحوم آخوند از این مسئله می دهند می گویند: دو وجه است:

وجه اول این است که خلط بین امکان استعدادی و بین امکان ذاتی در اینجا برای شما پیدا شده است، و جهتش هم این است که امکان استعدادی عبارت است از تهیؤ ماده خارجی برای قبول یک صورت. بحث این است که ما در اینجا ماده خارجی نداریم، اصلاً ماده خارجی وجود ندارد. چیزی که بعداً می خواهد تحقق پیدا بکند ما الآن می گوئیم: امکانش به عنوان پیش آهنگ و مقدمة الجیش در این دنیا آمده است و هنوز چیزی وجود پیدا نکرده است پس ماده خارجی در اینجا ندارد و وقتی که ماده خارجی

نداشت، نسبت هر امکان ذاتی به ماهیت با امکان ذاتی به ماهیت دیگر علی السواء است، جهتش این است که خود امکان ذاتی فی حدنفسه با هم فرقی ندارند. بله، حامل امکان ذاتی که عبارت از هیولا است و آن هیولا که مادة المواد و مادة اولیه‌ای که می‌خواهد این امکان ذاتی را به مرتبه وجود بیاورد، آن یک امر مبهم و مجملی است؛ آن که در خارج می‌خواهد تحقق پیدا کند. و شکی نیست که آنچه موجب تشخیص خارجی است آن وجود است. یعنی خود امکان ذاتی اختلافی با همدیگر ندارند تا اینکه آن اختلاف موجب تعدد و تمیز آنها بشود، و هر شیئی که در خارج بخواهد وجود پیدا کند متعدد است و متمایز از دیگری خواهد بود. من باب مثال اگر زید بخواهد در خارج وجود پیدا کند، حتی اگر از جمیع جهات با آن دو قلوبی خودش یکسان باشد باز وقتی که شما اینها را نگاه می‌کنید دو وجود متمایز از هم می‌بینید که هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند گرچه شکلشان شبیه هم هست، ولی خود نفس تعدد وجود خارجی موجب تمیز و موجب اختلاف بین

اینها خواهد بود.

فلهذا مشکلی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر ما امکان ذاتی را با امکان ذاتی دیگر لحاظ کنیم، چه متمایزهای وجود دارد که موجب امتیاز و تعدد آنها از همدیگر شود؟! من باب مثال یک شیء می‌خواهد پس فردا در خارج وجود پیدا کند، زید می‌خواهد در خارج وجود پیدا کند، ما می‌گوییم: «زیدُ ممکنُ الوجود غداً بعد بُکرَةٍ» پس فردا می‌خواهد تحقق پیدا کند. از وقتی که وجود پیدا می‌کند تا نود سالگی که إن شاء الله خدا به او عطا کند - گرچه در این زمان‌ها دیگر محال است پنجاه سال، شصت سال، دیگر کسی بیشتر عمر نمی‌کند - این در مدت این پنجاه سال، شصت سال بی‌نهایت صورت مدام عوض می‌کند، بی‌نهایت حوادثی مترتب بر او پیدا می‌شود و بی‌نهایت هم باید امکان ذاتی داشته باشد پس از الآن ما بی‌نهایت امکان ذاتی را در کنار خودمان داریم! و فرض این است که این امکان ذاتی با امکان ذاتی بغل‌دستی‌اش از چه جهت با همدیگر اختلاف دارند تا آن اختلاف موجب تعدد آنها بشود؟ می‌گوییم: از نظر صورت، صورتهایی که بعداً

به وجود می‌آید آن صورت‌ها با هم اختلاف دارند پس امکان ذاتی آنها با همدیگر اختلاف دارد. می‌گوییم: آن صورت اصلاً در خارج نیامده است! وقتی صورت در خارج نیامده چطور ممکن است یک امر معدوم موجب تمایز یک امر موجود بشود؟! یک شیئی که در خارج نیست عدم محض است، و نمی‌شود آن عدم محض مابه‌الامتیاز برای یک امر وجودی قرار بگیرد.

من باب مثال زید دارای ده تا بچه است و هر کدام از این بچه‌ها یک خصوصیتی دارند؛ یکی بزرگ است، یکی کوچک است، یکی عالم است، یکی جاهل است، هر کدام یک خصوصیتی دارند. ولی در انتسابشان به پدر که همه مساوی هستند، از این نقطه نظر فرقی نمی‌کنند. یعنی به همان اندازه آن زید عالم منتسب به پدر است که آن زید جاهل منتسب است، و به همان اندازه فرزند ۲۵ ساله منتسب به پدر است که فرزند یک ماهه و یک روزه هم منتسب به پدر است. از نظر انتساب تفاوتی ندارد، تشکیک در اینجا معنی ندارد بلکه توطی در اینجا هست.

همین طور امکانات غیرمتناهی، هیچ کدام اینها بر دیگری برتری و تفاضل و اختلاف و تمایزی ندارند به جهت اینکه نفس امکان ذاتی عبارت از نفس استواء الطرفین است حالا به هر چه می خواهد تعلق بگیرد؛ به ﴿عَلَقَةٌ﴾ تعلق بگیرد به ﴿مُضْغَةٌ﴾ تعلق بگیرد به ﴿عِظْمٌ﴾ تعلق بگیرد، به ﴿فَكْسَوْنًا﴾ تعلق بگیرد، به ﴿عِظْمَ لَحْمٍ﴾ تعلق بگیرد، به ﴿أَنْشَاءً﴾ تعلق بگیرد، به همین انسان بعد از پنجاه سال تعلق بگیرد. امکان ذاتی، امکان ذاتی است. فلهذا این معنی از این نقطه نظر مردود است.

جواب از اشکال نفی وجود در صورت عدم تمایز بین امکانات

مطلب دیگری که در لابلای فرمایشاتشان هست به این برمی گردد که ایشان می فرمایند: ممکن است شخصی بگوید: ما می توانیم به طور تفصیل هر کدام از اینها را تعقل کنیم، امور غیرمتناهی را در ذهن خودمان تعقل کنیم و لازم نیست که حالا چون این امکان ها با همدیگر اختلاف ندارند بنابراین در خارج تمایز ندارند و وقتی در خارج تمایز نداشتند، آن

۱. سوره مؤمنین (۲۳) آیه ۱۴.

مرجح وجود از عدم برای وجود چه خواهد بود؟
بالأخره هیچ فرقی بین این امکان و بین امکان دیگر
نیست. فرقی نمی‌کند بگوییم: الآن زید یک سال
دیگر ممکن بالذات است یا اینکه بگوییم: زید یک
سال و یک روز دیگر ممکن بالذات است یا زید یک
سال و دو روز دیگرش ممکن بالذات است. هیچ،
این امکان‌ها با همدیگر تفاوتی ندارند و هیچ میزی
بین این امکانات از نقطه نظر وجودی نخواهد بود، و
وقتی که میز وجودی نخواهد بود اصل وجود هم
در این صورت منتفی خواهد شد.

ایشان می‌گویند: ما در عقل می‌توانیم برای آنچه
بعد اتفاق می‌افتد یک تصوراتی داشته باشیم و
بالتیجه امکانات هم برای آنها خواهد بود.

این هم جوابش روشن است اولاً: این همان
مسئله دیگر است که اگر این‌طور است بنابراین این
ظرف وقوع و تحققش در ذهن خواهد بود نه در
خارج. شما در ذهن می‌گویید: ما یکی یکی اینها را
تفصیل می‌دهیم نه اینکه در خارج یکی یکی این
امکان‌ها را تفصیل بدهیم.

ثانیاً: در خود ذهن هم معنی ندارد. در ذهن، شما ممکن است به نحو اجمال یک غیرمتناهی را تصور کنید. من باب مثال الآن در ذهنتان عدد را غیرمتناهی تصور کنید! همه تصور کردند که عدد غیرمتناهی است اما آیا به تفصیل هم در ذهن به این مسئله رسیدید؟! امکان ندارد! وقتی که تصور یک امر اجمالی مقدور باشد، دلیل نیست که تفصیل او هم برای انسان مقدور باشد. نه، ما الآن در ذهنمان تصور کردیم که عدد غیرمتناهی است و به یک حدی نمی‌رسد. آیا به یک حد می‌رسد؟! نمی‌رسد! اگر شما یک «یک» در اینجا بگذارید و تا تهران «صفر» در کنار هم بگذارید باز ممکن است بگویید: ما تا دماوند هم صفر را ادامه می‌دهیم، بعد ممکن است بگویید: تا فیروزکوه هم ادامه می‌دهیم، بعد بگویید: تا مشهد هم ادامه می‌دهیم. حد یقفی برای این وجود ندارد. ولی صحبت در این است که آیا ذهن شما می‌تواند به آخر قضیه برسد؟ و [در ذهن به] تفصیل [برسد؟!]. این امکان ندارد! یعنی تصور اجمالی لازم نیست که در ذهن تفصیلاً محقق بشود. این یک مسئله بود.

[وجه دوم:] مطلب دیگر که مرحوم آخوند در اینجا توضیح می‌دهد و ما اینها را خیلی توضیح نمی‌دهیم دلیل دومی است که ذکر می‌کند، می‌گویند: این امکان که بخواهد در خارج وجود پیدا کند، طبیعتاً چون وجود خارجی وجود مادی است، یک ماده‌ای که حامل امکان است آن ماده باید در خارج وجود داشته باشد، چطور اینکه انسان اگر بخواهد در خارج وجود پیدا کند باید یک ماده‌ای که عبارت از جسمیت انسان است در خارج وجود داشته باشد، و این ماده‌ای که حالا در خارج موجود است و حامل برای امکان است اگر شما بفرض آمدید و این ماده را از وسط نصف کردید، چطور اینکه انسان را از وسط نصف می‌کنند.

دوتا زن بودند که ادعای اُمّیت برای یک پسر را کرده بودند امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: کاری ندارد، او را از وسط نصف می‌کنیم نصفش را به تو می‌دهیم و نصف دیگرش را به تو می‌دهیم! آن که مادر بود و دلسوز بود گفت: من آن نصفش را نخواستم، آن هم مال تو! آن یکی همین‌طور ایستاد و

نگاه کرد! امیرالمؤمنین گفت: فلان فلان شده، - حالا من دارم می گویم، اینکه امیرالمؤمنین چه گفت من نمی دانم! - اگر تو مادرش بودی همین طوری نمی ایستادی او را نگاه کنی که من بزنم بچه را دوتا کنم! ^۱ حالا مسئله این طور است. آن کسی که دلسوز است او همیشه کنار می آید، آن کسی که دلسوز است او همیشه مصالح را مدنظر قرار می دهد و [مدارا] می کند. آن که دلسوز نیست می خواهد به مطامعش برسد می خواهد به اهدافش برسد، برای او فرق نمی کند مسئله به چه صورت خواهد بود.

حالا ما می آییم سراغ این امکانی که در خارج موجود است، بالأخره یک ماده ای دارد، ما این را از وسط نصف می کنیم. این ماده ای که امکان دارد، بالأخره می توانیم این کار را انجام بدهیم. وقتی که ما این ماده را نصف کردیم، نصف دیگر او که خود آن نصف دیگر می خواهد به یک مطالبی برسد، می خواهد به یک مواردی برسد، به یک جاهایی می خواهد برسد، به عبارت دیگر هیولایی که آن هیولا

۱. المناقب، ج ۲، باب قضایا امیرالمؤمنین، فصل فی ذکر قضایاه فی عهد عمر، ص ۳۶۷.

می‌خواهد در خارج تحقق پیدا کند، آن ذاتی که می‌خواهد در خارج تحقق پیدا کند، ما بیاییم و آن را دونصف کنیم. حالا برای این نصف دیگر هم ما باید یک پرونده جدایی تشکیل بدهیم. تا وقتی که زید در خارج زید بود ما می‌گفتیم: این برمی‌گردد این‌طور می‌شود آن‌طور می‌شود آینده‌اش این‌طور می‌شود، حوادث غیرمتناهی‌ای که یکی پس از دیگری بر زید مترتب می‌شود. حالا اگر ما زید را نصف کردیم، برای این نصفش باید پرونده جدایی تشکیل داد دیگر. این نصف بالأخره خراب می‌شود، نصف که زنده نمی‌ماند. این بچه‌ای که الآن به دنیا می‌آید ما این بچه را نصف کردیم، این نصف خراب می‌شود و باید آن را دفن کنند و تغییر و تبدلاتی که برایش پیدا می‌شود. برای این نصف هم همین‌طور باید پرونده جدایی تشکیل بدهیم. بنابراین یک امکانات غیرمتناهی برای این نصف جدید پیدا می‌شود. آن وقت صحبت در این نصفی است که برای آن پیدا شده است. حالا قبل از اینکه این نصفه پیدا بشود، فرض این است که این امکان نداشت، ما با یدِ قِدره

اللهی خودمان آمدیم امکان در خارج به وجود آوردیم، یعنی تابه حال برای زید امکانات غیرمتناهی بود، ما آن را نصف کردیم و ما یک پرونده امکانات در اینجا درست کردیم. این امکانات را ما درست کردیم، شخص یداللهی ما این امکانات را درست کرد. و شما مگر خودتان نمی گوید: اگر یک شیء در خارج ممکن نباشد ممتنع است؟! خودتان می گوید دیگر! پس قبل از اینکه این امکان به وجود بیاید و ما آمدیم نصف کردیم، این امکان در خارج موجود نبود، امکان که در خارج موجود نبود حامل این امکان که عبارت از این ماهیت است آن هم باید ممتنع بشود، پس امر ممتنع بالذات به ممکن بالذات برمی گردد و **هو مستحیل**^{۱۶}.

عرض کردم این دقت ها و موشکافی هایی که ایشان می کنند از نقطه نظر ورزش فکری و فلسفی خوب است اما مسئله این قدر بدیهی است که نیاز به تطویلات و این چیزها ندارد.

و رُبما یرتکبُ منهم مُرتکبُ حصولِ سلسلَةِ الإمكاناتِ الغیرِ المتناهیَةِ بأن یقولَ: هی غَیرُ مترتِبةٍ بل متکافئةٍ لِکُلِّ حادثٍ إمكانٌ یُخصُّهُ لکُنَّا نُبَینُ أَنَّ اجتماعَ الإمكاناتِ الغَیرِ المتناهیَةِ مستحیلٌ مِن وجهین:

الأولُ: أَنَّ الإمكانَ معنًی واحدٌ و الممکنُ بما هو ممکنٌ و مِن حیثُ طبیعَةِ الإمكانِ غَیرُ مختلفٍ و تلكَ الطبیعةُ لا یُمكنُ اختلافُها مِن جهةِ الهیولی التی هی حاملةُ الإمكاناتِ، لِأَنَّها قوَّةٌ محضَةٌ و إِبهاًمٌ مطلقٌ کما سَتَعَلَّمُ فلیسَ اختلافُ الإمكاناتِ الذاتِیَةِ إِلَّا لِاختلافِ ما هی إمكاناتُهُ و هی الحوادثُ المعدومةُ بعدُ، الغَیرُ المتناهیَةِ و یستحیلُ أَنْ یمتازَ شیءٌ بسببِ إضافَتِهِ إلی شیءٍ معدومٍ فَإِنَّ ما لا ذاتَ لَهُ لا یُمیزُ به شیءٌ عن شیءٍ.

«بعضی از اینها [قائل به حصول زنجیره امکان های نامتناهی اند]. ایشان این طور می گویند: این امکانات غیرمتناهی ترتب بر دیگری ندارند تا تسلسل لازم بیاید و با اشکال تسلسل، شما اصل قضیه را بردارید بلکه هرکدام از این سلسله امکانات

تکافی دارند، هرکدام از اینها وقت حصولشان همان وقت حصول حامل اینها است. ولی ما این‌طور می‌گوییم: اجتماع امکانات غیرمتناهیة مستحیل است از دو وجه: (یعنی نمی‌شود امکانات غیرمتناهیة اجتماع داشته باشند، ولو اینکه با هر حادثی یک امکان خاصی وجود داشته باشد).

[وجه اول:] امکان، معنای واحدی است و قابل تمیّز نیست و یک مفهوم واحد است. ممکن از نظر امکانش و از حیث طبیعت امکان، با ممکن دیگر اختلاف ندارد. (من باب مثال امکان وجود شجر با امکان وجود انسان هردو یکی است؛ اگرچه این متعلقش شجر است و آن هم متعلقش انسان است ولی نفس حقیقت ممکن یکی است و آن پا به عرصه وجود گذاشتن از عدم است؛ این امکان می‌شود. حالا چه این تعلق به شجر بگیرد، بگیرد یا تعلق به انسان بگیرد، بگیرد یا تعلق به جبرئیل هم بگیرد، بگیرد، هیچ تفاوتی بین معنای آن امکان و این امکان ندارد.) این طبیعت، ممکن نیست اختلافش از جهت هیولایی باشد که آن هیولا حامل امکانات است. (از جهت آن ماهیاتی که این امکان به آن ماهیات تعلق می‌گیرد.) چون هیولایی که حامل امکان است یعنی ذات ممکن، این عبارت از قوه محضه و ابهام مطلق است. (چون اصلاً هیولا ابهام مطلق است. هیولایی که صورت پذیرد، در وجود خارجی او ظاهر و بارز است ولی هیولایی به نام ماده المواد که این در جسم هست، این هیولا مبهم است و اصلاً مشخص نیست که چه هست ولی آن در صورتی که صورت پیدا بکند بارز و آشکار می‌شود ولی قبل از صورتش مبهم است.) [کما اینکه به‌زودی خواهی دانست.] اختلاف امکانات ذاتیه با همدیگر نیست مگر به واسطه اختلاف آن هیولایی که آن امکانات ذاتیه امکانات او هستند؛ یعنی آن حامل. و آن حوادثی است که معدوم‌اند، بعد می‌آیند و این حوادث غیرمتناهی هستند، آنها حاملات این امکان ذاتی هستند. و محال است که امکان ذاتی که تعلق به این هیولاها می‌گیرد، به واسطه هیولای معدوم، این امکانات ذاتی امتیاز پیدا بکنند، (چون شیء معدوم موجب امتیاز نخواهد شد.) **آن چیزی که ذات ندارد، آن چیزی که وجود خارجی ندارد و عدم مطلق است، معنی ندارد که یک شیئی امتیاز به او پیدا بکند. (بین اعدام، خودشان میز نیست حالا آیا آن امکانی که متعلق به این است با امکانی که متعلق به یک عدم دیگر است امتیاز پیدا کند؟! این که نمی‌شود).**»

و ليس لأحد أن يقول: إنا إذا عَقَلْنَا تلك الأمور الغير المتناهية يصحُّ إضافة الإمكانيات الغير المتناهية إليها فيمتاز بها بعض الإمكانيات عن بعض.

«کسی نمی‌تواند این‌طور بگوید: وقتی که این امور غیرمتناهیة را تصور کردیم، اضافه امکانات غیرمتناهیة به او صحیح است پس بعضی از امکانات می‌شود از بعضی از امکانات دیگر باهم امتیاز پیدا کنند. (وقتی که امتیاز پیدا کردند وجودشان هم اشکال ندارد.)»

لأنا نقول: هذا ممتنعٌ أما أولاً فلاستحالة تحصيل العقل أموراً غير متناهية العدد بالفعل في الذهن مفصلة. نعم، يجوز أن يخطر بالبال على سبيل الإجمال إمكانيات غير متناهية و فرق بين ما يخطر ببال الإنسان العدد الغير المتناهي مطلقاً كلياً و بين أن يحصل في نفسه و يُفَصِّل في ذهنه أعداد غير متناهية بالفعل. فإن هذا مستحيل [محال] دون ذاك. فإذا خطرنا بالبال إمكانيات غير متناهية مجمله بإزاء حوادث غير متناهية مجمله، كانت نسبة كلٍّ من إحدیهما بكلٍّ من الأخرى سواء، فلم يتميَّز إمكان عن إمكان [كما لم يتميَّز حادث عن حادث].

«[چون ما می‌گوییم: این ممتنع است.] اما اولاً به‌خاطر اینکه محال است که عقل، یک امور غیر متناهیة عدد را بالفعل در ذهن تحصیل کند به‌طور تفصیل. (بله، به‌نحو اجمال ممکن است عقل، یک امور غیرمتناهی را تصور کند اما اینکه بالفعل تفصیل کند این محال است.) بله، جایز است که به خاطر انسان خطور کند [بر طریق اجمال] امکانات غیرمتناهی. فرق است بین اینکه به خاطر انسان، عدد غیرمتناهی به‌نحو کلی و اطلاق خطور کند و بین اینکه حاصل شود در ذهن انسان و در ذهنش تفصیل داده شود عددهایی که غیرمتناهی هستند و یکی‌یکی آن اعداد در ذهن انسان تفصیل داشته باشند؛ (این هم نمی‌شود چون نفس تناهی این موجب عدم تفصیل خواهد شد.) [این تفصیل محال است] و آن بالإجمال محال نیست. (یعنی تصور مفهومی اجمالی لایتنای اشکال ندارد، تصور تفصیلی یک مفهوم لایتنای موجب اشکال است نه تصور اجمالی.) وقتی که به خاطرمان امکانات غیر متناهی و مجمل را خطور دادیم، بإزاء حوادث غیرمتناهی مجمل، نسبت هرکدام از این امکانات با آن حوادث مساوی خواهد بود. پس هیچ امکانی از امکان دیگر متمایز نخواهد شد، [همان‌طور که حادث متمایز] از حادث نخواهد شد به‌خاطر اینکه هر دوی اینها معدوم هستند. وقتی که هردو معدوم هستند بنابراین امتیازی نیست.» و أما ثانياً: فلائ كَلَامَه على تقدير التسليم في الحقيقة اعتراف بما هو مقصودنا فإن ظرف الحصول بعينه ظرف الامتياز فإذا لم يكن الامتياز بين أعداد الإمكانيات إلا بحسب العقل و تصوّره لم يكن ظرف تحصيله و تحقّقه إلا الذهن لأنّ تعقّلنا لامتياز الإمكانيات - إذا فرضنا كون امتيازها واقعاً بحسب الأعيان - يكون تابعاً لنفس امتيازها فإذا حصل الامتياز بينها بنفس تصوّر العقل و اعتباره لزم توقّف الشيء على نفسه و تابعيته إياها و هو محال.^۱

«اشکال دوم: کلام ایشان بر تقدیر تسلیم در واقع دارند مطلب ما را می‌فرمایند. ظرف حصول همان عبارت است از ظرف امتیاز اینها. اگر امتیاز بین اعداد امکان‌ها در

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۱۸۴.

خارج نیست بلکه در تصور عقلی است و عقل و تصور باعث تفصیل اینها می‌شود، ظرف تصور و تحققش دیگر خارج نخواهد بود بلکه فقط ذهن ظرف تصور و تحققش است، چون همین‌که ما امکانات را در ذهن خودمان ممتاز می‌کنیم و بین اینها فرق می‌گذاریم - اگر فرض این باشد که امتیازش درواقع به‌حسب اعیان است - این امتیاز درواقع تابع برای خود امتیاز اعیان است. اگر امتیازش به خود تصور عقل واقع باشد نه به‌خاطر تعلقش به اعیان، (امتیاز در امکانات فقط در عقل باشد چون اعیان که هنوز در خارج نیستند، آن که هنوز در خارج نیامده، عقل موجب امتیاز اینها خواهد شد) از یک طرف شیء متوقف بر خودش است یعنی امتیاز این امکان متوقف بر خودش است، و از طرف دیگر گفتیم که این امکان تعلق به عین خارجی دارد و از نقطه‌نظر امتیاز تابع آن است، و این محال است دیگر چون جمع بین متضادین است.»^۱

^۱ . تلمیذ: بحث در مورد روایت عمر بن حنظله و اینکه انسان مراجعه به طاغوت کند، حضرت آقا* - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمایند که این یک اصل بسیار مهم است که انسان اگر حق خودش را حتی اگر حق هم هست از غیر بگیرد باز هم جایز نیست، یعنی غایات، مقرر وسائل نیست. بعد ما می‌بینیم که الآن در این زمان ما هیچ امری را نمی‌توانیم خارج از حکومت انجام بدهیم، یعنی در هر کشوری باشد و در هر موقعیتی باشد، اعم از کارهای حقوقی و... مثل ثبت احوال و شهرداری و تملیک و مالکیت و ازدواج و هرچه که ما می‌خواهیم بگوییم می‌بینیم همه‌اش مراجعه به این حکومت‌ها است. دراین صورت اینها چطور مقرر می‌شود و انسان می‌تواند به اقتضای این روایت عمل کند؟! یا طبق آن آیه که قرآن داریم: ﴿الْمَ تَرِ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا ءُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا ءُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾!*

استاد: در همان جا هست که اگر چنانچه شخصی موقوف باشد برای احقاق حق به مراجعه به حکام جور، آن وقت وزر و بال این رجوع برعهده آن فردی است که او حاضر نشده است که در محاکم عدل و محاکم اسلامی مسئله حل و فصل بشود. یعنی اصل اولی در صورت اختلاف بر رجوع به محاکم اسلامی است که عبارت است از فقیه مجتهد؛ این اصل اولی برای این مسئله است. حالا اگر آن شخص حاضر نشد به فقیه مجتهد مراجعه کند دراین صورت چاره‌ای جز احقاق حق در رجوع به آنها نیست. آن وقت وزرش دیگر متوجه این شخص خواهد شد. و در خیلی از موارد انسان مضطر است، یعنی زندگی بدون عدم مراجعه مختل می‌شود. من باب‌مثال آن شخص آمده و ادعای مالکیت نسبت به منزل انسان را کرده است و در محکمه می‌رود آن وقت انسان شرکت نکند؟! خب انسان باید برود و در خیابان بخوابد! یک‌هم‌چنین چیزی نیست! یا اینکه مالی از انسان برده است و انسان نمی‌تواند [بی‌توجهی] کند، متضرر می‌شود، ورشکست می‌شود، باید رجوع کند. یا اینکه اصلاً مسئله، مسئله ناموسی است، آیا بگوییم که نه‌خیر، رجوع به دادگاه نکن، هرچه می‌خواهد بشود؟! مسئله این‌طور نیست!

اصل اولی همان‌طور که امام صادق علیه‌السلام به عمر بن حنظله می‌فرمایند،

رجوع به آنها رجوع به ظلم و طاغوت است «و ما یحکمُ لَهُ فَاَئِماً یأْخُذُهُ
سُحْتًا» *** سحت می خورد ولی وزرش برعهده آن است. یعنی اگر آن
شخص آماده می شد و نزد حاکم اسلامی که فقیه است می آمد، کار به دادگاه
نمی رسید، به دادگاه ظلم و کفر نمی رسید. این مربوط به آن وضعیتی است
که حالا در حکومت کفر است.

اما اینکه ممکن است انسان در یک موقعیتی قرار بگیرد که در آن موقع اصلاً
حکومت اسلامی نیست، فقه نیست. فرض کنید که در یک کشور خارجی
قرار بگیرد حالا برود چه کسی را پیدا بکند که رفع دعوایش را بکند؟! از آن
طرف هم آنها به قانون عمل می کنند یعنی حداقل از ما بهتر عمل می کنند!
آنچه که ما قطع داریم این است که فعلاً آنها از نظر عمل به قوانین الحمدلله
عدل را آنها انجام می دهند! اگرچه ما اسماً اسلام است اما هیچ خبری
نیست!

یک قضیه ای من چندی پیش خواندم که این آقای که اخیراً رفته رئیس
دیوان چیز شده است، همین آقای شاهرودی گفته بود که ما یک سازمان یا
یک چیز ویرانی را برای قضایی تحویل گرفتیم! گفتم: دیگر چشم همه
روشن! بعد از ۲۰ سال که دارد از انقلاب می گذرد تازه ایشان می رود و
می گوید: ما یک سازمان ویرانی را از نظر قضایی و از نظر اداری تحویل
گرفتیم. ایشان هردو را گفته بود یعنی هم در قضائشان فیه ما فیه بوده است
و هم در تشکیلات و کیفیت اداره شان ویران بوده است. می گوید: ما تحویل
گرفتیم! حالا ایشان چه کار کرده است من نمی دانم! ولی علی ای حال اعترافی
است که شده است. هرکس بعدی می آید همین را می گوید. آن آقای اردبیلی
می رود می گوید: تازه ما بعد از ۱۲ سال فهمیدیم نمی دانم...! آن آقای فلان
می آید می گوید که هنوز ما مشکلات داریم! آن آقای فلان هم...! ایشان
هم که آمده است می گوید که ما یک چیز ویرانی را به دست گرفتیم!
علی ای حال بالأخره...!

تلمیذ: این عنوان طاغوت، منظور حاکم جور است یا حاکم کافر است؟
استاد: نه خیر، هرچه فرق نمی کند!

تلمیذ: در صورتی که در کشورهای دیگر [باشند چه کنند؟]

استاد: در کشورهای دیگر اگر مسلمان باشند و فقیه داشته باشند [باید
مراجعه کنند]. من باب مثال در آلمان اگر دوتا مسلمان، شیعه در آنجا زندگی
بکنند و در آنجا یک فقیه داشته باشند یک امام جماعتی که به مسائل وارد
باشد حالا دیگر حداقل را داشته باشد، حالا اجتهاد تام هم نداشته باشد
[اشکال ندارد] بالأخره در ضرورت، الاهم فالاهم است دیگر، اینجا جایز
نیست مراجعه کند! بله، طاغوت یعنی **كُلُّ حُكُومَةٍ غَيْرِ الْإِسْلَامِ**.

تلمیذ: پس ملاک اجرای قانون نیست؟!

استاد: نه!

تلمیذ: پس در این صورت الآن در کل دنیا هم که حکومت اسلام نداریم، پس در این صورت تمام این مسائل از باب ضرورت است دیگر؟! استاد: بله دیگر، از باب حفظ نظام و از باب عدم اختلال در حیات دیگر در آن صورت هست دیگر! موارد هم زیاد داریم در ولایت امام زمان علیه السلام، در ولایت نواب خاص، نواب عام، و همین طور پایین بیایید، تا اصلاً به ولایت در فساق مؤمنین می رسید. من باب مثال مادر یا پدری از دنیا رفته است و بچه های صغاری هستند و هیچ کس نیست آنها را سرپرستی بکند بالأخره سرپرستی حتی به عدول مؤمنین می رسد. حتی می گویند: اگر عدول مؤمنین هم نباشد فاسق هم باشد ولی بتواند اینها را جمع و جور بکند واجب است؛ ولو اینکه حالا یک شخصی هست که تارک الصلوة است، خب باشد تارک الصلوة باشد.

*. حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی.

**. سوره نساء (۴) آیه ۶۰

***. الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ص ۶۷، ح